

متناسب با سنش، نسبت به یک موضوع خاص رسا نیست، حتما کمک فکری معین می‌کنند. پس قیومت و مدیریت کردن نسبت به یک انسانی که کشش فکری و فهم او متناسب به سنش نیست، اختصاص به مذهب و مرام و تک‌بُعدی و دو‌بُعدی بودن ندارد. در همه‌جای دنیا، برای این‌که اختلال در زندگی‌ها پیدا نشود و خسارت‌های غیر متوقع -چه مالی و چه جانی- متوجه انسان نشود، این مطلب مورد توجه است.

نکته دیگر این است که نسبت به خصوص انسان‌های دو‌بُعدی، یعنی کسانی که معتقد به خدای متعال و قیامت هستند، نه خصوص مسلمان‌ها، مسئله چهره‌ی دیگری پیدا می‌کند. آن چهره این است که بعضی از موضوعات را یک انسان طبیعی ارزش می‌داند، اما انسان دو‌بُعدی، یهودی باشد، یا مسیحی، یا مسلمان، چهره آن موضوع را به عنوان یک ضد ارزش در نظر می‌آورد. این چهره ضد ارزشی را یک انسان طبیعی که با جهان غیب ارتباط ندارد تشخیص نمی‌دهند. وقتی خودش تشخیص نداد، دو‌بُعدی شدن او بدون این‌که حق‌تعالی راهنما و هادی برای او مشخص کند، مستلزم ظلم است و خدای متعال ظالم نیست، بلکه عادل است. پس از ایمان آوردن این انسان، خدای متعال در قیامت، وقتی می‌تواند او را مورد سوال قرار دهد که قبلاً برای او راهنما فرستاده باشد تا او را از فرامین خالقش مطلع سازد.

انسانی که نسبت به امور معنوی بی‌اطلاع است را سفیه نمی‌گویند

پس انتظار راهنما برای انسانی که در امور طبیعی قیّم لازم ندارد، بلکه در امور غیبی قیّم لازم دارد، نقص نیست. این انسان را از لحاظ طبیعی سفیه نمی‌گویند، بلکه خیلی هم عاقل است، اما نسبت به امور معنوی و امور غیبی بی‌اطلاع است. یک شخص مسیحی که می‌گوید خدای متعال هست، و واسطه بین من و حق‌تعالی حضرت مسیح سلام‌الله‌علیه هست، باید اطلاع داشته باشد که خدای حضرت عیسی سلام‌الله‌علیه از او چه می‌خواهد. به این شخص سفیه نمی‌گویند، برای این‌که در امور طبیعی و زندگی طبیعی کسری ندارد، اما در امور غیبی بی‌اطلاع است و نیاز به هدایت‌گر دارد. هدایت‌گر را قیّم نمی‌گویند.

این مغالطه‌هایی که در جامعه‌ی ما می‌شود و جوان‌های ما نمی‌توانند این مغالطات را بگیرند و جواب بدهند، علتش این است که این مطالب را بین خودشان بحث نکرده‌اند. مصرف کردن یک واژه و یک لغت بایستی متناسب با آن وضعیتی باشد که واضع آن لغت برای موارد مصرف کردن آن قرار داده است. اگر چنانچه انسان این تناسب بین الفاظ و معانی را بر حسب قراردادی که واضعین لغات با جامعه دارند، رعایت نکند، عقل این انسان ضعف دارد.

دنبال کردن این بحث برای این است که ما باور کنیم که این‌ها مغالط هستند. انسان عاقل آن کسی است که بتواند این نوع مغالطات را پیدا کند. آن نوع سفیهی که در فقه آمده و بین مردم مصطلح است که می‌گویند عقب‌افتادگی ذهنی دارد، آن سفاهت منظور نیست؛ اما نسبت به قوانینی که از جهان غیب آمده، مسئله متفاوت است. آن هم به دلیل این‌که قبول کرده‌اید که دو‌بُعدی هستید و خدای متعال را قبول دارید. از آن‌جا که جبرئیل بر شما نازل نمی‌شود، باید راه‌نمایی داشته باشید -معصوم یا غیر معصوم- که بگوید وظیفه‌ی شما در این مورد، چگونه است.

آن‌جا دیگر سلیقه و طبیعت انسان نمی‌تواند بین خوب و بد داوری کند، بین چیزی که دوست‌داشتنی است و چیزی که انسان نباید دوستش داشته باشد، و این فرمول را قرآن به ما یاد داده است: «كَتَبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَ هُوَ كُرْهٌ لَّكُمْ وَ عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ». این فرمول به ما می‌فهماند نسبت به آن موارد و اموری که مغز انسان راه ندارد، تکلیف چیست. بر شما قتال و از جان گذشتن، کشتن و کشته شدن فرض شده است و حال آن‌که دوست ندارید؛ چون مسئله قتال یک مسئله‌ای است که مربوط به جهان غیب است. اگر قتال از نوع دفاع از موجودیت و

حیات خود باشد، این دفاع حکم عقل است. آن‌هایی که می‌نشینند تا دشمنان بیایند و بر آن‌ها مسلط شوند، عقل ندارند، نه این که دین ندارند. یعنی این‌گونه نیست که داوری خوب و بد با سلیقه و ذائقه شما باشد. ذائقه شما خوب و بدهای غیبی را تشخیص نمی‌دهد. این‌جا انسان احساس می‌کند که راه‌نما می‌خواهد. این انسان سفیه نیست، اما بی‌اطلاع است. انسان بی‌اطلاع هر کاری را بدون اطلاع بکند اشتباه کرده است. وقتی انسان نمی‌داند، باید به کارشناس آن مراجعه کند.

تفاوت اختیار قانونی با اختیار تکوینی و فیزیکی چیست؟

نکته دیگر در ارتباط با لغت اختیار است. ما دو نوع اختیار داریم: یک نوع اختیار قانونی است، یعنی هر دو طرف کار جایز است. یک اختیار هم اختیار تکوینی و فیزیکی است.

حتی در کشورهای کمونیستی، از نظر فیزیکی انسان این اختیار را دارد که مطابق قانون عمل کند یا خلاف قانون عمل نماید، ولی از نظر قانونی اگر آن کاری که گفته‌اند نباید انجام دهد انجام داد، با او برخورد فیزیکی می‌کنند. برخورد فیزیکی کردن با این که اعلام کنند که شما از لحاظ فیزیکی اختیار دارید، منافات ندارد. خدای متعال قانون‌گذار است و قانون را به مردم ارائه می‌کند. خدای متعال فرموده فلان کار حرام است، اگر آن را انجام دادید، دست و پای شما فلج نمی‌شود. چون این‌جا اختیار فیزیکی دارید؛ ولی اختیار قانونی ندارید و در قیامت با شما برخورد فیزیکی می‌شود. دارا بودن اختیار به این معنی نیست که اختیار همراه با جواز و اباحه است.

پس اگر در دنیا مرتکب خلاف شد و این خلاف صرفاً مربوط به خودش بود و ضررش به دیگری نمی‌رسید، در دنیا برخوردی با او نمی‌کنند، بلکه خدای متعال در قیامت با او برخورد فیزیکی می‌کند. اما اگر خلافتی کرد که ضرر و زیان این خلاف به دیگران هم آسیب می‌رساند، با او در دنیا برخورد می‌شود. مثل روزه‌ی علنی خوردن، مثل کسی که خلاف شرع‌های علنی مرتکب می‌شود، که فقها آن را متجاهر به فسق نامیده‌اند. یعنی کسی که خلافتی را که خدای متعال ممنوعیت آن را اعلام کرده است، علنی انجام می‌دهد. این گناه دوم است و موجب ضرر و زیان نسبت به سایرین می‌شود، که مثلاً در مورد حجاب، به دیگران جرأت می‌دهد و حیای دیگران را از بین می‌برد.

نکته‌ای در مورد بهائیت و ترویج آن به عنوان اسلام واقعی

در کتاب و نوشته‌های قدیم بهائی‌ها، جریمه‌هایی برای خلاف‌هایی که خودشان معین کرده بودند نوشته‌اند. البته بهائیت دین نیست و یک حزب سیاسی است که مورد بهره‌برداری قدرتها می‌باشد. مزخرفاتی در کتاب‌های‌شان بود که چند سال است که شنیده می‌شود، در امریکا آن مزخرفات را برداشته‌اند و مطالب خوبی مثل نصیحت‌های اخلاقی سطحی جای آن گذاشته‌اند و می‌گویند این اسلام واقعی است. بعضی جوانان هم که نه از اسلام و نه از فرهنگ اسلام خبر دارند، آن‌جا به دام می‌افتند و می‌گویند این حرف‌ها، عجب حرف‌های خوبی است. اسلام یک میلیارد برابر این، حرف خوب و چیزهای اضافه دارد، آن اضافاتش را محو کرده و یک‌هزارم حرف‌های خوب اسلام را به این‌ها گفته‌اند و می‌گویند اسلام واقعی است. دیگر اسم آن را بهائیت نمی‌گذارند. کسانی هم که این جریان را مدیریت و برای آن تبلیغ می‌کنند، همه از افراد تحصیل‌کرده لامذهب با برخوردهای خوب هستند.

خدای متعال تا در وجود انسان ریشه آگاهی را - که شعور است - خلق نکند و آن نقطه‌ی نور را در وجود انسان قرار ندهد، از انسان توقع نمی‌کند. زمینه مساعد را به انسان می‌دهد، اما اگر انسان خود را در همان سطح پایین نگاه

